



کاغذپاره‌های ارنست

❖ دلم می‌خواهد یک گلوله توی کله‌ام خالی کنم. پدرم هم همین کار را کرد، هرچند بیزارم از این مردن اما از زندگی بهتر است. من سعی کردم سانتیاگو باشم اما ماهی‌ای که به تور من افتاد کوسه بود. من پیرمرد بودم اما دریا پرتلاطم‌تر از همیشه بود. من



زهرا بزرگ‌زاده

قفسه کتاب

رابرت جوردنم. زنگ‌ها برای من به صدا درمی‌آیند، می‌نشینم منتظر مرگ، با این تفاوت که مرگ من را خودم رقم خواهم زد. من هم با به پای هنری در جنگ و خون بودم، تنها ماندم، راه نجاتی نداشتم، در محکمه‌ای بودم با حکمی معلوم. من با اسلحه‌ام وداع می‌کنم، با قلمم، با کاغذهایم، با پرستار محبوبم.

کلیمانجارو بلندترین کوه آفریقا است. کوهی به بلندای نگرانی‌های من. سرد و خشن. طبیعتی که من با آن دست‌وپنجه نرم کردم. بیماری‌هایم، ترکش‌هایی که با خودم حمل می‌کردم.

در تمام عمر سعی کردم واقعیت را بنویسم. دوست ندارم زیاد حرف بزنم. واقعیت بلند و طویل نیست. یادم هست شرطی را که از دوستان نویسنده‌ام بردم چون داستان شش کلمه‌ای کوتاهی نوشتم که بی‌نهایت واقعی بود: «فروشی: کفش بچه؛ هرگز پوشیده نشده».

آنها به خاطر داستان سانتیاگوی پیر، که حالا با ماهی درونش کلنجار می‌رفت، به من نوبل ادبی دادند اما برای گرفتن آن نرفتم. نیازی نبود.

هرچند خورشید همچنان بالای آید و زمین به دور خودش می‌چرخد اما من، ارنست همینگوی، دیگر نمی‌خواهم بخشی از این زندگی باشم. پس حالا که از درمانگاه برگشته‌ام و می‌دانم بیماری‌ها محاصره‌ام کرده‌اند، در ۷۲ سالگی با دولول ساچمه‌ای محبوبم دست از زندگی می‌کشم.

ارنست همینگوی در همین لحظه بعد از تقلاهایی که برای دیدن واقعیت جنگ، زندگی و عشق کرده بود، دست به خودکشی زد. داستان‌هایی که از او به‌جا مانده عمدتاً شخصیتی را روایت می‌کند که در تلاش است و مخاطرات گوناگون او را به مبارزه می‌طلبند. هنری، رابرت جوردن و سانتیاگو در کتاب‌های وداع با اسلحه، زنگ‌ها برای که به صدا درمی‌آیند و پیرمرد و دریا شخصیت‌هایی هستند که هر کدام از تجربه‌های مختلف زندگی همینگوی پرده برمی‌دارند. از دیگر آثار او می‌توان به خورشید همچنان می‌درخشد، مردان بدون زنان، برنده هیچ نمی‌برد، مرگ در بعد از ظهر و... نام برد که در همگی صحنه‌هایی از کشمکش انسان با حیات نگاشته شده. در داشتن و نداشتن همینگوی ناچاری هری راتا جایی به وخامت می‌کشاند که او به کاری غیرقانونی وسط دو انقلاب دست می‌زند. مردان بدون زنان روایت داستان‌های کوتاهی راجع به ازدواج و طلاق و خیانت است. در امتداد رودخانه به سمت درخت‌ها هم

همینگوی جنگ را روایت می‌کند و مدال‌ها و

مقام‌ها که در

میان جنگ رنگ

می‌بازند. واز میان تمام

خطوط کتاب‌هایش، این

ارنست است که دیده

می‌شود؛ مردی که به سختی

با خودش می‌جنگد. ❖



نویسنده رمان «بُرشکن» چند روز پس از دریافت جایزه قلم زرین درگذشت

علیه خان سالاری پهلوی



محمدحسین آقابابایی

قفسه کتاب

❖ این رمان دارای موضوعی اجتماعی است و به نقد شرایط خان سالاری دوره پهلوی و تضییع حقوق کشاورزان از سوی خوانین آن دوران می‌پردازد. «بُرشکن» روایتگر رنج مردمانی است که در یک دوره تاریخی مشخص با وجود زحمات و تلاش‌های بسیاری که در زمین‌های کشاورزی متحمل می‌شدند اما منفعتی از آن نمی‌بردند و حاصل این دسترنج نصیب خوانین آن دوران می‌شد.

اگرچه شخصیت‌های داستان واقعی نیستند اما رمان حول شخصیت فردی به نام «کاکانکیت» می‌چرخد که در دوران پهلوی مباشر یکی از خوانین آن دوران بوده است و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تعارض با جامعه قرار می‌گیرد و با مردم درگیر کشمکش‌های متعددی می‌شود.

حمید علیدوستی شهرکی

موجودات دخیل در داستان است. همان‌طور که در رمان‌های برخاسته از مناطق روستایی و محلی می‌بینیم تمامی انسان‌ها و حیوانات دارای نام و نشان مشخص بوده و به گونه‌ای شخصیت‌پردازی نیز می‌شوند.

ازجمله این نام‌گذاری‌ها می‌توان به آق اشک (چهارپای کاکانکیت)، قره‌ایت (سگ خان) و خالخال (گره معجون) اشاره کرد. آداب و رسوم مردم این مناطق که گاهی همچون رسم بُرشکن به خرافه ممزوج شده است، تقابل و درگیری‌های روستاییان بر سر آب کشاورزی و ... ما را با آیین‌های محلی و دغدغه‌های عمومی مردمان آن سامان آشنا می‌کند.

نویسنده با اشاره به مفاهیم متعالی انسانی و اجتماعی در لابه‌لای جملات کتاب، به فراموشی عنصر مهم انسانیت و روابط درست اجتماعی اشاره و اصالت این موضوعات را به خواننده یادآوری می‌کند.

رمان بُرشکن حکایت کاکاهیت، پیشکار خان روستای ده‌سرخ است که در زمان اجرای قانون اصلاحات اراضی کشاورزی، دستخوش اتفاقات عجیب و غریب روزگار می‌شود. کاکاهیت همسر تاج‌ماه است. حالا پس از رفتن خان به شهر، مردم روستا او را با نام کاکانکیت صدا می‌زنند. از تاج‌ماه صاحب دو فرزند با نام‌های مونده‌علی و اولدوز است که با او زندگی می‌کنند.

کاکاهیت پس از درگذشت همسرش نگران اجرای رسم «بُرشکن» در روستاست. با نزدیک شدن ایام برداشت محصول، به هر دری می‌زند تا بتواند کارگرانی برای دروی محصولاتش دست‌وپا کند؛ اما از مردان و جوانان برومند روستا کسی حاضر نیست به او کمک کند. فضای داستان، مردانه است و زنان تا اواخر قصه، نقش چندانی در پیشبرد روایت داستانی ندارند. تا این‌که یک نفر از میان روستا و برخلاف عادات روزمره، قد برمی‌افرازد.

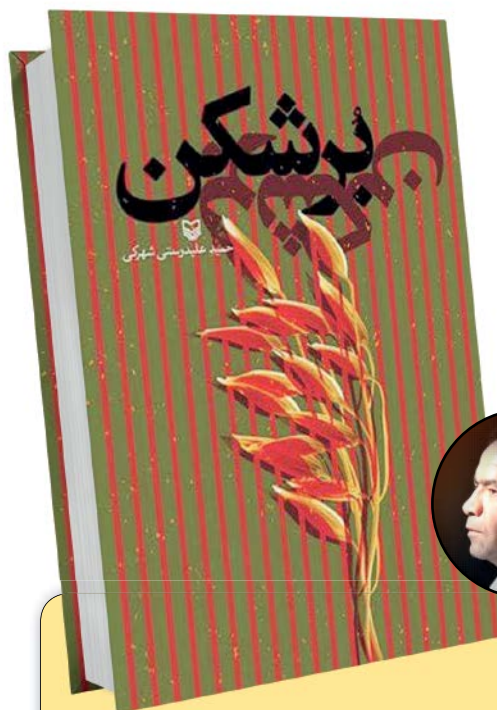
علاوه بر این، بروز ماجرای عاشقانه در دل این رمان، طعم تلخ استبداد و استعمار تاریخی را، که بر سرنوشت این مرز و بوم رفته است تحمل‌پذیر می‌کند.

نویسنده رمان با زبانی شیرین و پویا و با شخصیت‌آفرینی باورپذیر، خواننده را در کوچه پس‌کوچه‌های ده‌سرخ می‌چرخاند و مشامش را با بوی کاهگلِ معطر نمناک و چای دارچین و تنباکوی قلیان مشتریان دکان قهوه‌چی نوازش می‌دهد.

استفاده از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های محلی ازجمله جذابیت‌های این رمان است. برای نمونه، کاربرد اصطلاح «آدم نیز» به معنای انسان بی‌ارزش و «هیار» به عنوان کارگر و کشاورز، نشان‌دهنده ادبیات غنی روستایی در این منطقه

است که نویسنده نیز به خوبی و شیرینی از آنها استفاده کرده و بر غنای زبانی رمان خود افزوده است.

از دیگر نکات جالب در این رمان، شخصیت‌بخشی به همه



بریده‌ای از «بُرشکن»

این رسم روزگار است نه فقط ده‌سرخ. مردم کار به آدمش ندارند که اسمش چیست و از کدام طایفه است و چه جور آدمی است و عقبه‌اش به کجا می‌خورد. بیشتر آنچه مهم است این است که الان کجا نشسته باشد و منفعت یا ضرر و زیانش برایشان چقدر باشد. مردم عادت کرده‌اند به یک چیز. مهم است که پس و پیش اسم آن آدم چه چیزی چسبیده باشد. مثلاً فلان خان باشد یا ارباب بهمان یا کدخدا... یا رئیس یا آقا یا پاکار، چیزی مثل این‌ها که اسم او را از معمولی بودن خارج کند و یک هیبت شرکتی داشته باشد. آن وقت آن اسم چه‌ها که نمی‌کند. همان کلمه ناچیز و بی‌مقدار چه منزلت و احترامی که به اسم نمی‌دهد. چه نشدیهایی که به لب‌ترکردن می‌شود. انکار این کلمه شق القمر می‌کند. بر عکس اسم باقی آدم‌ها که این پیشوند یا پسوند را با خود، پدک نمی‌کشد کلماتی به دنبال‌چاه خود می‌بیند که آن سرش ناپیداست. کیامرث به این زیبایی می‌شود کیو، یا نورا... می‌شود نیری، جهانگیر می‌شود چونگیر و فریدون می‌شود فری و... چه پسوند‌های نجیب با عزیزی که پشت‌شان نمی‌چسبد.